

ساعتی با زوج زائری که دهه آخر صفر در محله عباس آباد، ایستگاه صلواتی برپا می کنند

میهمان امام رضا(ع)، خادم زائران

۳



عیدگاه

شهادت انعم سرخی زاده با همسرش فاطمه بند قیری، ۹۰۰ کیلومتر راه را از اهواز آمده بود مشهد؛ جوری که چند روز مانده به شهادت آقا امام هشتم(ع) اینجا باشد. قصدشان فقط زیارت نبود؛ می خواستند خادم باشند و برای مهمانان حضرت، نوکری کنند. آن ها از روزهایی که به آشپزی و شب هایی که به توزیع نذری در یکی از موبک های محله عباس آباد سپری می شود، چند جمله ای را بر ایمان به یادگار بازگو کردند.

● شیرینی های محلی، بهانه خدمت

نعیم متولد ۱۳۵۵ است و کارمند شرکت حفاری نفت اهواز. فعلا در موبک تنهاست و منتظر، تا اگر فاطمه خانم از آشپزخانه حسینیه عباسیون تماس بگیرد و چیزی کم و کسر باشد، از اهالی محله پرس و جو کند و نیاز ایستگاه صلواتی را هر طور شده است، رفع و رجوع کند. قصه توفیق خدمت این زوج در ایام شهادت امام رضا(ع) از چهار پنج سال پیش شروع شد که فاطمه، در ایام دهه کرامت، آمد مشهد تا کام زائران آقا را با پخت شیرینی های محلی اهواز، شیرین کند. پیدا کردن دوستان تازه از مشهد و دیگر شهرهایی که دلشان را با عشق امام هشتم(ع) معامله کرده بودند، پای این خانواده را برای خدمت در دهه آخر صفر به مشهد باز کرد.

● غم سنگین امسال

شب قبل در این موبک، با نان بربری و عدسی، از ۴۵۰ نفر پذیرایی کرده است، با

کمک خانواده و چند نفر از رفقای تهرانی اش. می گوید: نماز مغرب و عشا که تمام می شود، چراغ پذیرایی را در موبکمان روشن می کنیم و تا حدود ۱۱ شب، مشغولیم. مشهد را آن طور که باید و شاید، نمی شناسد و ناچار است وسایل اولیه برای دایر کردن ایستگاه صلواتی را تا جایی که میسر است، از اهواز تهیه کند و با خود روستاری اش به مشهد بیاورد.

او که یک کارمند ساده است و با سه فرزند، دغدغه های مالی زندگی را دارد، از هزینه کردن به عشق امام هشتم(ع) ابایی ندارد و می گوید: یقین دارم آقا به زندگی ام برکت می دهند و حتی قرانی را که در راهشان خرج شود، بی جواب نمی گذارند.

از تفاوت زیارت امسالش با سال های پیش که می گوید و غمی که از حاضر شدن بر مزار آقای شهید ایران به دلش نشسته است،



بادشواری از سد بغضی که گلوش را بند آورده است، می گذرد. تنها یک جمله بر زبان جاری می کند و بقیه حرف ها را به اشک هایی می سپارد که از گوشه چشم، به پهنای صورت، جاری می شوند؛ «خاطراتان جمع، قاتلان ایشان به سزای کارشان می رسند».

● پذیرایی ویژه از زائران خردسال

شله زردها را که در ظرف بریزند، می روند سراغ پختن شام اصلی. فاطمه بند قیری و دوستانش، امشب برای پذیرایی از مهمانان موبک، پلومرغ تدارک دیده اند. سفر آن ها به مشهد، واسطه خیر شده است برای رساندن کمک های عاشقانی که آرزوی زیارت امام هشتم(ع) در سالروز شهادتشان را داشتند و بنا به هر دلیلی، این توفیق نصیبشان نشد؛ مثل اعضای هیئت «دمع الرقیه» که بیست خانواده نیازمند را تحت پوشش دارند و در طول سال، چراغ مجلس اهل بیت(ع) را در اهواز روشن می کنند. فاطمه خانم می گوید: به دعای خیر عزیزان تحت پوشش هیئت است که آقا، افتخار نوکری شان را به من و خانواده ام داده اند.

او روی پیوست فرهنگی کارهای خیرش تأکید دارد؛ چه در اهواز، برای نیازمندان و مخاطبان هیئت و چه برای مهمانان ایستگاه صلواتی محله عباس آباد. او و دخترانش، شب ها در این چند متر از پیاده رو بولوار طبرسی شمالی که مفروش و سیاه پوش شده است، با برنامه های فرهنگی مثل مسابقه و اهدای جایزه، میزبان زائران خردسال امام هشتم(ع) هستند.

شهروند محله پنجن، از منجلاب اعتیاد تا آزاد شدن از حبس ابد روایت می کند

تولد دوباره در سلول

۴



راه تجربه

● روایت دوم: تحول

می نویسیم پنج سال، شما بخوانید ۲ میلیون دقیقه. این، مدت زمانی است که محمد در زندان سپری کرد و همه اش به مرور اشتباهات گذشته و ندانم، سپری شد. هیچ آمیدی به آزادی نداشت و حتی کسی حاضر نبود برایش وثیقه بگذارد تا چند روزی، هوای بیرون از زندان را نفس بکشد.

نقطه عطف زندگی او پشت میله های زندان عبرت، زمانی رقم خورد که با راهنمایی یکی از هم بندی هایش، به خواندن حدیث کساء روی آورد. زمزمه نام کسانی که در درگاه خداوند، آبرو دارند، با چاشنی گریه های شدیدی و التماسی که تمام وجود محمد را در برمی گرفت، مسیر بازگشتش به زندگی را بی آنکه بداند، هموار می کرد.

آواز خدمتش در مسجد زندان بر ایمان می گوید و کمک به برگزاری مراسم دعا و توسل به ویژه در نده های صبح جمعه. حالا نوبت اتفاق های خوب بعدی بود برای یک بازگشته از خطاهای گذشته؛ «هنوز تعداد روز هایی که باید حدیث کساء را می خواندم، تمام نشده بود که یکی از رفقای برادرم برای سنگ گذاشتن داوطلب شد. من بعد از سپری کردن پنج سال از کار در زندان، توانستم سه روز مرخصی بگیرم».

● روایت سوم: آزادی

چند روز مانده بود تا پایان سال ۹۷. محمد تازه از مرخصی

فرزانه شهادت افرق است بین شنیدن از یک معجزه تا تماشای آن. کامل مردی که سر را به زیر انداخته و برای گفتن از تجربه اش، روبه رویمان نشست است، معجزه را نه فقط تماشای، بلکه با تمام وجود، لمس کرده است. شهروند محله پنجن، خدا را حس کرده است؛ در تک تک لحظه هایی که به جرم حمل مواد مخدر، زندگی را در زندان به انتظار مرگ سپری می کرد. محمد با اطمینان می گوید اگر عنایت خدا و اهل بیت(ع) نبود، سال ها پیش، پرونده زندگی اش بسته شده بود.

● روایت اول: سقوط

زمان را به نوجوانی اش برمی گرداند؛ وقتی که پدر به دلیل سوء مصرف مواد مخدر، جان داد و بار مخارج زندگی را روی دوش محمد به عنوان پسر بزرگ خانواده و نیز مادرش گذاشت. می گوید: از خدا خواسته، مدرسه را رها کردم و رفتم سراغ کفاشی اما مسیرم از کار، به سرعت به سمت اعتیاد کشیده شد.

توضیح می دهد که چگونه در محیط کار با تریاک، سپس کریستال آشنا شد و برای تأمین هزینه های سنگین تأمین مواد، از مصرف کننده به توزیع کننده تبدیل شد.

نقطه اوج سقوطش به سال ۸۸ برمی گردد؛ وقتی که درسی و چهار سالگی با حدود پنجاه گرم هروئین در منزلش دستگیر و به حبس ابد محکوم شد؛ «حبس ابد برایم مساوی شد با فراموش کردن رنگ آزادی، طلاق همسر و سلب حضانت من از سه فرزندم. انگار که با زندگی خدا حافظی کرده باشم».

برگشته بود که با شنیدن جمله ای از زبان یکی از مسئولان زندان، میخکوب ماند؛ «گفت: تو آزاد هستی!» کاری که از محمد در آن لحظه برمی آمد، گریه های از سر شوق بود.

از دلیل آزادی اش که می پرسیم، به ماده ای قانونی اشاره می کند که برای محکومان حبس ابد در جرائم مرتبط با مواد مخدر، به شرط دارا بودن شرایطی چند، در نظر گرفته شده است.

او پیش از این مشمول این ماده شده و مدت محکومیتش به شانزده سال حبس و جزای نقدی کاهش پیدا کرده بود. گذراندن بیش از ۹ سال از این محکومیت باعث شده بود که در کنار دیگر محکومان واجد شرایط، مورد غفو قرار بگیرد.

می گوید همه این ها را بر ایمان تعریف کرده است به این امید که هم درد هایش بخوانند و فکر نکنند اعتیاد، راه بی بازگشت است؛ «از زمانی که زندان بودم تا الان، عضو انجمن معتادان گمنام هستم و هر لحظه، مراقب رفتارم. کار می کنم و برای خودم کسی شده ام. بنویسید زندگی دوباره ام را مدیون اهل بیت(ع) هستم».